عوامل منفی برونی و درونی در ادبیات داستانی ایران

پرتال جامع علوم انسانی

وقتی از عوامل برونی حرف می‌زنیم ، خواه ناخواه بحثمان جامعه‌شناختی می‌شود و زمانی که به عوامل درونی اشاره می‌کنیم ، بی‌تردید عناصر روان‌شناختی را مدنظر داریم .

از منظر جامعه‌شناسی ، ضعف‌های ادبیات داستانی در ردیف ضعف‌هایی است که در عرصه علم ، ورزش ، هنر ، مدیریت ، ارتباطات و اطلاع‌رسانی ، حمل و نقل دیده می‌شود . در حالی که طبق تحقیقات دامنه‌دار دانشگاه M.I.T آمریکا ، ایرانیان در میان شصت و هفت ملیت مقیم آمریکا ، از بالاترین امتیاز در عرصه‌های علمی ، فرهنگی و مدیریتی برخوردارند ، خودِ جامعه ایران نتوانسته است در این یا آن عرصه جزیره‌ای بسازد که با جزایر مشابه – مثلاً ادبیات در کشور کلمبیا که از حیث اداری جزو فاسدترین کشورهای دنیاست ، یا فوتبال در کشور عقب‌مانده‌ای همچون نیجریه – هم‌تراز باشد .

اگر بخواهیم با صراحت حرف بزنیم ، نوعی سترونی در تمام عرصه‌ها دیده می‌شود که بی‌شباهت به انسداد علمی – فرهنگی – اقتصادی دوران برژنف در شوروی نیست . به عبارت دقیق‌تر ، شرایط اجتماعی – اقتصادی – سیاسی کنونی ، در مجموع بلوغ و رشد استعداد داستان‌نویسی را در افراد مستعد می‌خشکاند . با این وجود ، کمتر کسی است که منکر بروز استعدادها و نیز جرقه‌های بسیار درخشانی در شمار قابل توجهی از نویسندگان بشود – خصوصاً در عرصه داستان کوتاه .

باری ، عوامل بیرونی و درونی مورد بحث از نظر من به شرح زیر است:

۱ـ آسیب بیرونی

الف ـ آسیب پنهان ، این آسیب به طور خلاصه تنگناهای معیشتی را دربرمی‌گیرد . بیشتر نویسندگان جامعه ، اگر فقیر نباشند ، دست کم در وضعیتی به سر می‌برند که نمی‌توانند با فراغ بال وقتشان را به نوشتن اختصاص دهند و از این بابت سخت در رنج‌اند . منکر نیستیم که آثار

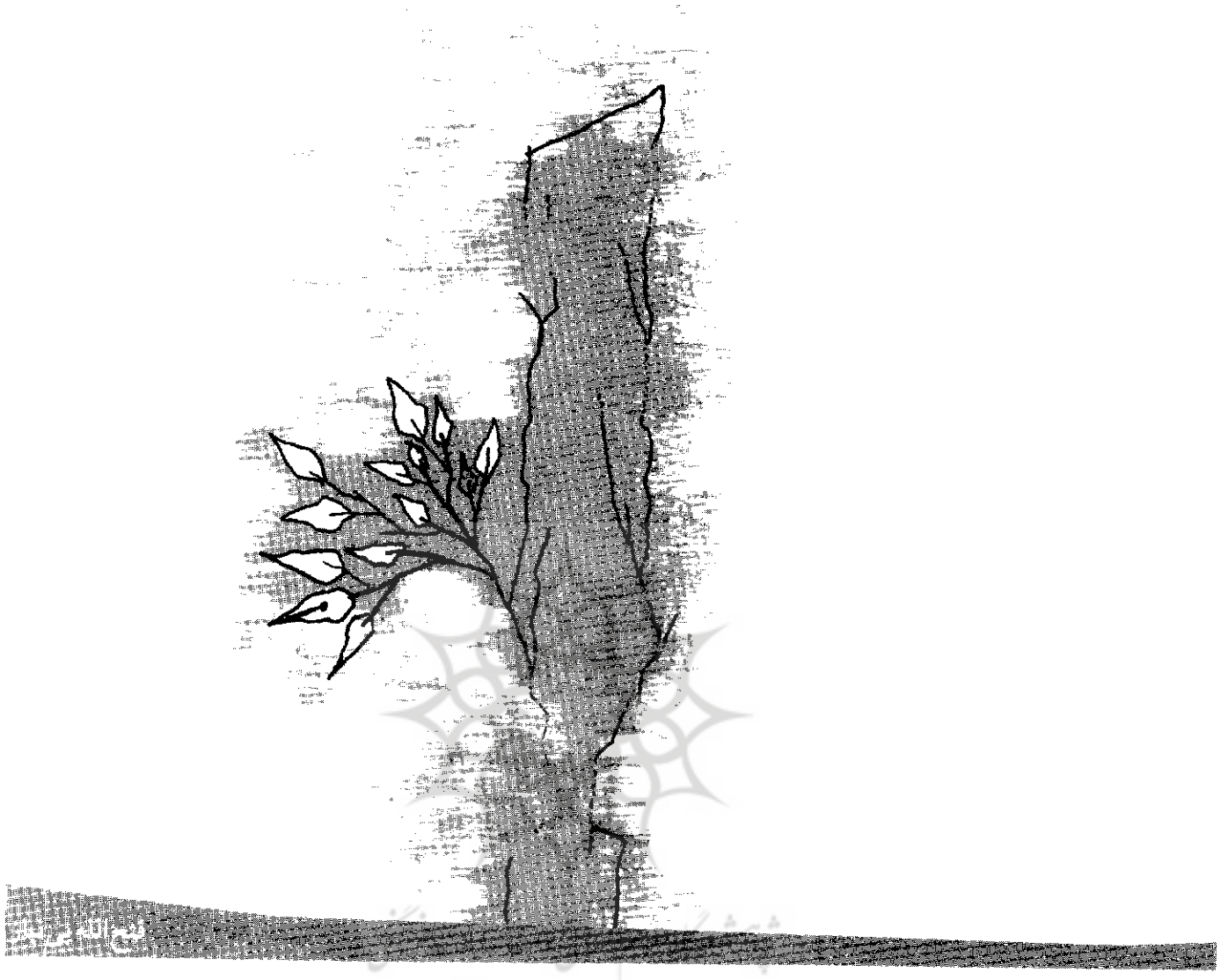

داستایفسکی ، شوبرت و اسپینوزا هم در فقر خلق شده‌اند ، اما هستی انسان به موازات دگرگونی ارکان هستی و در واقع نگاه او به کل زندگی ، دستخوش تغییر شده است . در این تغییر ، شاید رابطه دوسویه خلاقیت – رنج و رنج – خلاقیت هنوز اعتبار وجودی خود را حفظ کرده باشد ، اما رنج معیشتی سال‌های آغازین قرن بیست و یکم ، نمی‌تواند رنج سازنده قرن نوزدهم باشد . امروزه ، رنج معیشتی ، برای نمونه ، به سبب وضعیت اطلاعات و آگاهی ، با نوعی احساس باخت همراه است . این احساس زمانی کمرنگ می‌شود که نویسنده دست کم شاهد مطرح شدن آثارش در جامعه باشد ، اما وقتی چنین امری اتفاق نمی‌افتد ، نباید از نویسنده متوقع بود که شور نوشتن را همچنان حفظ کند .

ب - کم توجهی مردم به ادبیات جدی داستانی ، که رادیو و تلویزیون نقش عمده‌ای در آن دارند ، و محدود ماندن تیراژ در مقیاس کلی به عدد دو هزار و دویست ، بیانگر عدم بازگشت نتیجه و «واپس‌زدگی اجتماعی» است که موجب حذف پدیده روانشناختی «انعکاس ثمر» در ذهن شمار کثیری از نویسندگان ما می‌شود . مسبب این امر ، بیشتر ساختار اجتماعی است تا این یا آن فرد و گروه . بدون تعارف باید گفت که مردم ما نسبت به ادبیات جدی داستانی تا حد زیادی بیگانه‌اند ، رغبتی به این مقوله و شناخت تغییر و تحولات ادبیات داستانی نشان نمی‌دهند – حتی تحصیلکرده‌ها و دانشگاه دیده‌ها .

ج - برخورد بیشتر ناشرها با نویسنده‌ها ، خصوصاً نویسندگان نوقلم و کم شهرت ، برخوردی نیست که ارتقادهنده «انگیزه» نوشتن باشد . برعکس ، این انگیزه ، به دلیل نوع برخورد اکثر ناشرها ، شرکت‌های پخش کتاب و نیز فروشگاه‌های کتاب ، دچار تزلزل می‌شود و چه بسا به کلی آن را محو کنند . بعید نیست که به سبب وجود همین عوامل ، جامعه تاکنون شمار کثیری از نویسندگان بااستعدادش را از دست داده باشد .

جایگاه ناشرها در اینجا بسیار مهم است . متأسفانه بیشتر ناشران گروه ویراستاری قوی ندارند و متون نقد ادبی و نیز ادبیات داستانی براساس

رابطه خویشاوندی ، دوستی و سفارش چاپ می‌شوند . ناشرهایی که منصفانه و فقط بر مبنای ارزش متن اقدام به چاپ رمان و مجموعه داستان می‌کنند ، بسیار ناچیزند . در این میان ، روش دریافت پول از نویسنده و عدم پخش کتاب‌های چاپ شده او هم ، جای بحث دیگری است .

د - توطئه سکوت ، دیگر آسیبی که به طور غیرمستقیم به ادبیات داستانی لطمه می‌زند ، نادیده گرفته شدن بعضی از نویسندگان از جانب رسانه‌هاست . در حالی که برخی از آثار ، به علت مناسبات متنوع نویسندگان آنها با رسانه‌ها - روزنامه‌ها ، ماهنامه‌ها و فصلنامه‌ها و نیز مدیران مراکز جلسات نقد و بررسی - به سرعت و در مقیاس کلانی در جامعه مطرح می‌شوند ، بسیار از آثاری که استحقاق بیشتری دارند ، مهجور می‌مانند؛ حتی تا آن حد که گویی چنین اثر یا آثاری چاپ نشده‌اند.

این خوارشماری ، که رابطه تنگاتنگی با گمنامی نویسنده یا انزوای خودخواسته او دارد ، تا این زمان چندین رمان و مجموعه داستان کوتاه را به کلی از گردونه نگاه جامعه خارج کرده یا حداکثر در سایه قرار داده است .

خوارشماری ، در سایه قرار گرفتن و فراموش‌شدگی بسیاری از نویسندگان با استعداد و آثار نسبتاً خوب ، نه نتیجه قضاوت انتقادی که دقیقاً ثمره حذف عمدی جریان‌هایی است که به طور رسمی وجود ندارند ، اما در عمل در حد یک «گروه اجتماعی» رفتار می‌کنند .

ه - اظهارنظرهای غیرمسئولانه ، جمله‌هایی مانند «ما نویسنده خوب نداریم» و «داستان‌های ما ضعیف‌اند» و جمله‌هایی شبیه آنها در ارتباط با منتقدان و مترجمان ، از زبان کسانی شنیده می‌شود و در روزنامه‌ها و ماهنامه‌ها چاپ می‌شود که خود نیز نویسنده ، شاعر ، مترجم و منتقدند . این اظهارنظرها که به لحاظ علمی اساساً غیرکارشناسانه‌اند ، معمولاً مبتنی بر مطالعه آثار چاپ شده نیست و متأسفانه نتیجه نوعی تنگ‌نظری است . اگر چنین امری به چند مورد محدود می‌شد ، می‌توانستیم آن را «شخصی» تلقی کنیم ، اما با چنین وسعتی ، باید این استخفاف ملی را زاییده تنگ‌نظرهایی بدانیم که وقتی با قدرت ترکیب می‌شود - قدرت دبیری سرویس ادبیات یک ماهنامه یا روزنامه یا عضویت در گروه ویراستاری یک نشریه - آنگاه نتیجه ملموس‌تری از آن می‌بینیم .

و - نقدهای تخریبی ، برخورد تخریبی افرادی که هر از گاهی و فقط به مناسبت برجسته کردن نقاط ضعف یک اثر ، دست به قلم می‌برند ، از جمله عواملی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت . این افراد که به تقریب خارج از دایره منتقدان راستین جامعه‌اند ، به وضوح سرگرم ویرانگری ادبیات داستانی‌اند . اگر قرار بود کشوری بیگانه ، با صرف پول دست به تخریب یک نویسنده ایرانی - یا به معنایی گوشه‌هایی از معیارهای اخلاقی جامعه و نیز فرهنگ جامعه - بزند ، باید ده‌ها هزار دلار خرج می‌کرد ، اما در کشور خود ما ، در روزنامه‌ها و ماهنامه‌هایی که به هرحال کم و بیش از امکانات حاصل از دسترنج مردم فعالیت می‌کنند ، با هزینه اندکی صورت می‌گیرد .

ز - انفعال ماهنامه‌ها و فصلنامه‌های ادبی در بسیاری از کشورها ، ماهنامه‌ها و فصلنامه‌های ادبی ، به نیروی محرکه‌ای در عرصه ادبیات داستانی تبدیل شده‌اند . در بعضی ممالک ، حتی روزنامه‌ها هم این نقش را ایفا می‌کنند . آنها نه تنها از دریافت داستان کوتاه و چاپ آن استقبال می‌کنند ، بلکه حق‌التألیف نویسندگان را می‌پردازند ، اما متأسفانه در ایران چاپ داستان کوتاه در ماهنامه و فصلنامه چندان ساده نیست؛ اولاً به سلسله‌ای از روابط و انتظاری طولانی نیاز دارد ، ثانیاً به دلیل وضعیت نامطلوب مالی این رسانه‌ها ، امکان پرداخت حق‌التألیف وجود ندارد . این ماهنامه‌ها با مشقت و مشکلات بسیار به چاپ می‌رسند ، معمولاً ضرر می‌دهند و از این رو نمی‌توانند به عنوان ذخیره متغیر و سیال ادبیات داستانی تلقی شوند . از همین‌جا می‌توان به نکته مورد نظر رسید ، اگر در شماری از کشورها ، نویسندگان مستعد ، از طریق همین ماهنامه‌ها و فصلنامه‌ها به جامعه ادبیات معرفی می‌شوند ، در ایران چنین امکانی به تقریب حذف شده است . ناگفته نماند که تا سال ۱۳۵۷ در ایران هم تا حدی این شرایط فراهم بود و چند تن از نویسندگان از این طریق شناخته شدند .

۲- آسیب درونی

این آسیب را می‌توان در شش مقوله کلی جمع‌بندی کرد:

الف - داستان کوتاه و رمان محصول مدرنیسم‌اند ، پس نویسنده خواه ناخواه به پراتیکی مدرنیستی دست می‌زند و خود را درگیر روابطی می‌کند که باید در جریان آنها ، تلخی نقد شدن و نقد کردن را بپذیرد . اما متأسفانه ، کمتر نویسنده‌ای (منتقد ، مترجم و ویراستاری) است که از نقد مکدر نشود ، و روی کار خود و نکات مطرح شده از جانب دیگران تأمل کند و به این نتیجه برسد که «احتمال خیرخواه بودن منتقد کم نیست» . ناگفته نگذارم که این قاعده شامل حال خود من هم می‌شود .

چنین رویکردی ، حاصل آن شیفتگی ویرانگری است که قدرت تخریبش از ده‌ها نقد منفی عمدی بیشتر است .

ب - تجربه زیسته و مطالعات ، اگر از موارد نادر در سطح جهان بگذریم ، بیشتر نویسندگان از دو چیز غافل نشده‌اند: ۱ - تنوع در تجربه زیسته ۲ - مطالعه در مورد تجربه زیسته . باید گفت که متأسفانه بیشتر نویسندگان جامعه ما ، کسانی نیستند که از محدوده زندگی روزمره خود فاصله بگیرند و تن به تجربه‌های جدید بدهند . گرچه کم نداریم نویسندگانی که با جسارت و پیگیری تحسین‌انگیزی اینجا و آنجا می‌روند و در تجربه‌هایی شرکت می‌کنند که بار کیفی ارزنده‌ای در زندگی‌شان دارد ، اما روی هم رفته ، این گرایش در نویسنده‌ها ، خصوصاً نسل جوان ، دیده نمی‌شود . برای یک نویسنده ، محرومیت حسی - ادراکی نسبی ، نسبت به جهان پرتلاطم کنونی ، چیزی نیست که بعدها بتوان به راحتی جایگزین شود؛ ضمن اینکه محدودیت امکانات و معیشت نویسنده برای کسب تجربه انکارناپذیرند .

در مورد مطالعات ادبیات داستانی ایران و جهان ، تا جایی که تجربه و گفت و شنود نگارنده نشان می‌دهد ، در بین نویسندگان ، خصوصاً نسل جوان ، در حد و اندازه مقبولی نیست . بیشتر آنها آثار ترجمه شده شاخص جهان و نیز آثار مطرح داخلی را نمی‌خوانند . حقیقت این است که امروزه اگر نویسنده‌ای می‌خواهد حرف تازه‌ای برای همنوعانش داشته باشد ، باید در عرصه اندیشه ، خصوصاً فلسفه ، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی ، از قابلیت‌هایی برخوردار باشد . بسیاری از نویسندگان ما چنین گرایشی از خود نشان نمی‌دهند و بدبختانه نویسندگان نسل جوان

بیشتر از بقیه .

طی یک سال و نیم اخیر ، زندگینامه مختصر و فشرده هشت نفر از برندگان جوایز نوبل ، بوکر ، ایمپک دابلین و . . . را خواندم ، متوجه فقر مطالعات شخص خود به عنوان نویسنده و منتقد شدم .

سه اثر ترجمه شده و نشده آنها را که خواندم ، با توجه به مضامین آثار به این حقیقت رسیدم که در شرح مطالعات آنها اغراق نشده است . متأسفانه مطالعه در اینجا ، چندان جدی گرفته نمی‌شود . از مقایسه تیراژ ۲۲۰۰ جلدی و شمار تقریبی ۳۵۰۰۰ نفری که به نوعی حول قلم قرار می‌گیرند ، می‌توان به این نتیجه رسید . گرانی کتاب و کمبود وقت البته انکارناپذیرند ، اما کتاب‌های اهدایی هم معمولاً خوانده نمی‌شوند . بدون تعارف یقین مطلق دارم که پایین بودن بار معنایی بسیاری از داستان‌ها ، از چنین موضوعی نیز نشأت می‌گیرد . در عرصه حوزه نظریه‌های ادبی و نقد نیز چنین است ، شمار تأسف‌انگیزی از نویسندگان ما ، متون تألیفی و ترجمه شده ارزنده را نمی‌خوانند ، حتی از خواندن نقدهای ماهنامه‌ها و روزنامه‌ها استنکاف می‌ورزند . دلیلشان هم این است که «این چیزها را بلدند و حرف تازه‌ای در این نقدها و مقاله‌ها نیست .» با کمال تأسف ، پاسخ شمار کثیری از نویسندگان جوان چنین بوده است .

ج - ویرایش ، بیشتر نویسندگان ، خصوصاً نسل جوان و به ویژه آن گروه از نویسندگانی که به توانایی خود در بازی‌های زبانی یقین مطلق دارند ، بر این باورند که کارشان به ویرایش نیاز ندارد . حال آنکه ، طبق بررسی‌هایی که دو تن از دوستان زبان‌شناس و مسلط به ساختارهای نحوی به عمل آوردند ، به تقریب تمام رمان‌های منتشر شده نیاز به ویرایش دارند . حتی آنهایی که مدعی نوآوری در زبان هستند ، در ساختارهای نحوی - که بعضاً می‌توان آنها را معمولی هم خواند - دچار لغزش‌های شگفت‌انگیزی شده‌اند . نگارنده مانند بسیاری از اهل قلم تا این زمان واقعاً درک نکرده است که چرا نویسندگان شاخص و مطرح جهانی چه بسا سه تا شش ویراستار دارند ، اما نویسندگان ما - حتی نوقلم‌ها - یک ویراستار را هم برنمی‌تابند .

د - معناگریزی ، رویکرد افراطی دهه‌های سی تا پنجاه به جنبه‌های اجتماعی و سیاسی داستان ، در دهه هفتاد به تفریط در این مقوله انجامید . معناگریزی به رویکرد عام بعضی از نویسندگان را مشخص می‌کند . در موارد پرشماری ، خصوصاً در داستان کوتاه این معنا گریزی در پوشش «موقعیت» یا «حدیث نفس‌ها» و «تأملات» طولانی و خسته‌کننده ظاهر می‌شود . موقعیت‌های ادعا شده ، به بهانه تأکید بر فردیت ، عملاً به نفی فردیت در داستان منتهی می‌شود ، زیرا چنین فردیت‌هایی به شخصیت‌های کارور یا کوندرا شباهت پیدا می‌کنند؛ و البته نه از منظر هستی شناختی بلکه کارکردی یا فونکسیونال .

در این رویکرد معمولاً بر «فردگرایی» تأکید می‌شود و نه فردیت ، در حالی که در همین زمان به تقریب صد در صد نویسندگان آمریکای لاتین و اکثریت قریب به اتفاق نویسندگان آمریکای شمالی - خصوصاً پست مدرنیست‌ها - گرایش و رویکردی به مسائل اجتماعی و سیاسی دارند که گاه به افراط می‌گراید .

گرایش دیگری که در شماری از آثار به چشم می‌خورد ، دنباله‌روی از سبک و کار نویسندگان «رمان نو» است که خود دارد نفس‌های آخر را می‌کشد . این دسته از رمان‌ها عملاً نتوانسته است خواننده‌ای در جمع مخاطبان خاص و عام پیدا کنند .

هـ - شبیه‌نویسی ، آفت دیگری که دامنگیر ادبیات داستانی ما شده است ، تقلید محض از شگردهای نویسنده‌های خارجی است . به سادگی می‌توان نشان داد که تکنیک‌های کلاژ ، بینامتنی ، پارودی ، زمان گسستی ، مکان زدایی ، تغییر زاویه دید ، کنار گذاشتن موقتی گره داستان و . . . ، زبان ، سبک و رویکردهایی مانند داستان تاریخی و استفاده از شیوه سیال ذهن ، در بسیاری موارد تقلیدی است تا درونی . به همین دلیل این شیوه‌ها در شمار زیادی از داستان‌ها ، از منطق روایت خارج می‌شوند و خواننده سردرگم می‌شود ، خود قصه در جا می‌زند ، نه بار شخصیت‌سازی افزوده می‌شود ، نه فضاسازی یا به عرصه کشاندن روایی اندیشه . نویسنده نه تنها به خواننده ، حتی به خود - یعنی روایت - اجازه تنفس نمی‌دهد ، متن را از تکنیک اشباع می‌کند یا آن را به کلی از خلاقیت تکنیکی تهی می‌سازد و آن را به برخوردهای کم اهمیت ، حدیث نفس‌های طولانی و کم محتوا می‌سپارد .

متأسفانه چنین نویسنده‌ای ، این کار را به آثار این یا آن نویسنده خارجی مشابهت می‌دهد ، و چون داور نهایی و مرکز ثقل هم خودش است ، متقاعد کردنش غیرممکن است .

و - پرهیز از شور و مشورت ، شمار کثیری از نویسندگان موفق جهان ، پیش از چاپ آثارشان از مشورت و نظرخواهی خودداری نکرده‌اند و به گفته خودشان ، با هدایت و هشدار این یا آن نویسنده و منتقد و حتی خواننده عادی ، بار معنایی و ساختاری اثر را بهتر و قوی‌تر کرده‌اند . متأسفانه در کشور ما چنین امری مرسوم نیست . حتی بعضی از نویسنده‌ها ، این نوع عملکرد را دون شأن خود می‌دانند .

پایان سخن

بدون تردید عوامل دیگری هم هستند که تأثیری منفی بر ادبیات داستانی ایران دارند که از قلم افتاده‌اند . آنها نیز می‌توانند در فرصتی دیگر موضوع بحث تازه‌ای باشند .